

## علت حمله بختیار بها به اصفهان

بیست و چهارم ذی قعدة ۱۳۲۴ هـ. قمری مظفرالدین شاه در گذشت و محمدعلی میرزا ولیمهد که در تهران حضور داشت بجای پدر نشست. محمدعلی میرزا روز دوم ذی الحجه همان سال سلطان احمد میرزا فرزند دوم خود را بعنوان ولیمهد معرفی کرد. و پنج روز بعد نیز رسماً تاجگذاری نمود. در همین ماه سلطان مسعود میرزا ظل السلطان عموی شاه که فقط حاکم اصفهان بود برای عرض تبریک و تهنیت به تهران رفت.

درغیاب او مردم اصفهان که دل خوشی از شاهزاده نداشتند بتحریر آقا نجفی و دارودسته اش در اصفهان تعطیل عمومی اعلام نموده و خلع شاهزاده را خواستار شدند. شاه که به عموی خود چندان اعتمادی نداشت باطناً موافق بود و از همه اینکه مجلس هم در اولین مراحل کار خود چندان به اوضاع وارد و مسلط نبود. بدون تفکر و تعمق که آیا صلاح در باقی اوست یا انفصال او با خواسته های شاکیان همراهی نمود و انفصال او را از حکمرانی اصفهان تصویب کرد. محمدعلی شاه حاج حسینقلی خان معین الدوله پسر محمد رحیم خان علاء الدوله امیر نظام قاجار دلو را برای رسیدگی بشکایات مردم به اصفهان فرستاد لکن به او اعتنائی نشد و مردم جدا خواستار عزل ظل السلطان بودند. ظل السلطان نیز چون میدانست کسی غیر از او نمی تواند در اصفهان فرمانروائی کند استعفاء خود را تقدیم داشت.

از سوی دربار شاهزاده سلطان حسین میرزا نیر الدوله به حکومت اصفهان تعیین گردید. حکمران جدید بیش از سه چهارماه نتوانست در مقابل دسایس طرفداران ظل السلطان بماند. عاقبت استعفا کرد و به تهران برگشت. بعد از او حسینقلی خان پسر شریف خان قزوینی ملقب به نظام السلطنه که مردی عاقل و کامل و موقع شناس بود و همیشه خودش را بنیابت ظل السلطان معرفی میکرده اصفهان آمد. اتباع ظل السلطان عرصه را براو هم تنگ کردند و همان آقایان مسجدشاهی که عزل ظل السلطان را خواستار بودند بعد از نیر الدوله در زمان نظام السلطنه با شتاب خود پی بردند. زیرا رعایای دهاتی را که بزور تصرف کرده بودند، و تا بحال از ترس ظل السلطان و سواران او جرأت اظهار وجود نداشتند بر آنها شوریده و فریاد آنها به پارلمان رسید در نتیجه فهمیدند که اقتدار و شقاوت وی دحمی ظل السلطان بآنها کمک میکرده تا مال مردم را بخورند و کسی جرئت نفس کشیدن نداشته باشد. این بود که به حمایت او همداستان شدند.

نظام السلطنه وقتی که همکاری آقایان مسجد شاهی را با اولاد و طرفداران ظل السلطان دید تدبیری بکاربرد و روزی آقایان علمارا که سرسته آنها همان آقایان مسجد شاهی یعنی شیخ محمد تقی معروف به آقا نجفی، و دارودسته اش بودند دعوت نموده پس از صرف چای و شیرینی و قلیان اظهار داشت:

«من برای حکومت باصفهان نیامده‌ام بلکه مأموریت من از طرف مجلس در اصفهان اینست که مردم را به حکومت، حضرت والا ظل السلطان راضی کنم و تا بحال هم بطور محرمانه در اینکار خیلی زحمت کشیدم و باین نتیجه رسیدم که دیگر مانعی برای آمدن او باصفهان نیست. حال اگر تصویب می‌کنید شاهزاده یمین السلطنه پسر حضرت والا را موقتاً به نیابت حکومت معرفی کنم و بدولت هم اطلاع بدهیم که ظل السلطان را برای حکومت اصفهان بفرستند».

آیت اله شیخ محمد تقی آقا نجفی و برادرش حاج آقا نورالله ثقة الاسلام و سایر حضار رضایت خود را از این عمل ابراز داشتند و نظام السلطنه صورت تلگرافی هم نوشت و بنظر آقایان رسانید. پس از تفرقه آقایان نظام السلطنه از شهر به باغ زرشک جنب کارخانه صنایع پشم فعلی نقل مکان کرد و اردو زد و اوضاع اصفهان را هم به تهران خبر داد و اظهار نمود «در شهری کس همه سرجنبانان حامی ظل السلطان هستند و آقایان علماء نیز دروغی بر ضد ظل السلطان بوده اند من چگونگی می‌توانم حکومت کنم». استعفای نظام السلطنه قهراً پذیرفته شد و او هم بسوی شیراز حرکت کرد و علاء الملک به حکومت اصفهان منصوب گشت. علاء الملک مردی ملایم، آرام، کم خرج و قناعت پیشه بود. چند صباحی در اصفهان بسر برد و در این مدت مطیع اوامر اولاد ظل السلطان و حامیان او بود.

ظل السلطان مجدداً بخیال حکومت اصفهان مجرمانه با آغا باشی و میرزا اسداله خان وزیر تماس گرفت و با آنها دستور داد که مقدمات آمدن او را باصفهان فراهم نمایند. ده محمد علی شاه از جریان مطلع گشت سید عبدالله بهبهانی را که با ظل السلطان سروسری داشت به دربار احضار نمود و از او خواست که ظل السلطان را از عزیمت باصفهان منصرف نماید ولی اعوان و انصار حضرت والادست از فعالیت برنمیداشتند. حتی آقا نجفی نامه‌ای به او نوشت که بعنوان شکار به قمشلو حرکت کند پس از آنکه با آنجا رسید آقا نجفی نیز با عده‌ای از معارف شور به قمشلو خواهد رفت و او را بشهر خواهد آورد. اما قتل‌مونس السلطنه عیال ظل السلطان در منزل حاج آقا نورالله ثقة الاسلام بدست اکبر میرزا صادر الدوله نقشه آنها را برهم زد.

طبق نقشه مخالفین ظل السلطان قرار شد که آقایان سید حسن مدرس اسفندی، سید حسن کاشانی، حاج میرزا مهدی دولت آبادی در کنسولگری انگلیس متحصن شده و از رفتار صادر الدوله داد خواهی نمایند.

در نتیجه جمعیت کثیری در کنسولخانه انگلیس اجتماع کردند که متعاقب اولیه را نیز

میرزا حسنعلی خان سراج الملک، بانو عظمی و حاج محمد حسین کازرونی پرداختند و هر چه که میرزا علی کلباسی که از موافقین حضرت والا بود خواست باین غائله خاتمه دهد موفق نگردید.

در سال ۱۳۲۶ ه. ق. که نظام السلطنه علاوه بر مقام رئیس الوزرائی وزارت داخله را داشت ظل السلطان بایالت فارس نامزد شد و تقریباً چشم از اصفهان پوشید. تا آنکه قضیه بمباردمان مجلس پیش آمد و ظل السلطان بر حسب حکم و اراده محمدعلیشاه و موافقت سفارت خانه های روس و انگلیس تکلیف خود را دراستعفا، دانسته و از فارس یکسره تهران رفت و از آنجا عازم فرنگستان شد.

در صفحه ۱۲۴ کتاب آبی راجع به این واقعه چنین مینویسد: «در کودتای ژوئن ۱۹۰۸ مساوی ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ ه. ق. دو دولت بر آن شدند که او از ایران بیرون رود و بدینسان حفظ جان و دارائی او را تأمین نمودند.»

از طرفی در باره که حال فعال مایشاه بود میرزا محمدخان اقبال الدوله غفاری پسر میرزا هاشم خان کاشی امین خلوت بحکومت اصفهان تعیین گشت. اقبال الدوله مأموریت داشت ریشه و نفوذ ظل السلطان را که ممکن است روزی اسباب زحمت محمدعلیشاه را فراهم نمایند از بیخ و بن بر کند و نسبت به مشروطه خواهان نیز رحم و شفقت روان دارد و معدل الملک شیرازی را هم که در دشمن با مشروطه خواهان ثابت قدم بود بمعاونت او برگزیدند. در ماه رجب سال ۱۳۲۶ ه. ق. بود که حکمران جدید و معاونش بادویست سر بازملایری و عده ای سوار اصائلو باصفهان وارد شدند.

اقبال الدوله برای آنکه خودی نمایانده و قدرت نمائی کرده باشد روز سوم ورودش دستور داد که سه شب متوالی باید تمام دکانین و بازارها باز باشد و تجار و کسبه بدون دغدغه بمنزل بروند این حکم یک شب بموقع اجرا گذاشته شد. اقبال الدوله و معدل باکمال قدرت مشغول کار شدند و هر کس بدیوانخانه مراجعه میکرد تقاضایش را پذیرفته و انجام میدادند.

مردم اصفهان مخصوصاً آقایان مسجدشاهی که سالها اسم جریمه و حبس را نشنیده بودند یکدفعه از خواب بیدار شدند. چه هر کدام طرف ادعای جمعی بودند در دیوانخانه حاضر و محاکمه میشدند. خصوصاً آیت اله نجفی که بیش از همه طرف دعای مردم بود.

مجلس روضه خوانی مفصلی تشکیل داد و ضمن آن مردم را بشودش دعوت نمود و دستور داد، در هر محل آزادینخواهان مجالس محرمانه تشکیل دهند.

انجمن اصلی نیز با شرکت حاج آقا نوراله حاج آقا محمد جو باره ای، سید حسن مدرس اسفهای، حاج میرزا علی اکبر شیخ الاسلام، میرزا آقاخان محاسب الدوله، میرزا علی اکبرخان سرتیپ، دکتر حافظ الصبحه تشکیل گردید و قرار شد که از محترمین سده و گزویلی بختیاری نیز

دعوت بعمل آید تا بر علیه استبداد متحد گردند.

در او اسطماه شبان ۱۳۲۶ حاج علی قلیخان سردار اسعد که با برادرش یوسف خان سالار حشمت و مرتضی قلیخان پسر مصمام السلطنه دفرنگ میزیستند به اصفهان آمد و با حاج آقا نوراله مذاکرات محرمانه ای انجام داد و به بختیاری مراجعت نمود.

چند روز بعد دکتر مسیح خان و دکتر عیسی خان افتخار الحکما نزد مصمام السلطنه رفتند او هم برای اینکه انتقام از دربار و پسر عم و برادرش بکشد چنین روزی را انتظار داشت و جوایبهای مساعد داد ضرغام السلطنه، نیز چون در مسلک درویش و از مریدان سید احمد نوربخش بود بوسیله حاج آقا نوراله از سید احمد درخواست شد که فوراً به افراد نهب منزل ضرغام السلطنه رفته و ایشان را با خوانین همراه و اینکار نیز انجام شد.

در همین اوقات میرزا ابراهیم خان معروف بسه سفارتی و حیدر عمواوغلی معروف باصفهان آمده و در منزل میرزا حسنخان امین دفتر منزل کردند و پس از چند روز مذاکره با سران آزادی به تهران رفتند. چند روز بعد نامه ای از طرف مصمام السلطنه توسط میرزا عبدالوهاب وثوق منشی مصمام السلطنه رسید که نوشته بود که من و ضرغام السلطنه در جزئیات امر توافق کرده و به سه شرط آماده حمله باصفهان میباشیم.

۱- اعضای کمیته و مردم شهر باید چه در موقع جنگ و چه در مواقع دیگر از هیچگونه کمک به سرداران بختیاری دریغ ندارند.

۲- باید محل پرداخت جیره و مواجب سرداران بختیاری معین و معلوم گردد.

۳- چند نفر از معاریف شهر باید در خارج شهر بقوای مجاهدین ملحق و با اتفاق وارد شهر گردند.

حاج آقا نوراله طی نامه ای که به مصمام السلطنه نوشت شرایط آنها را قبول نمود و نامه را توسط سید صادق شهاب السلطنه برادر افتخار السادات به بختیاری فرستاد.

در شهر اصفهان هم اتباع ظل السلطان در نهایت اختفا مشغول اسباب چینی شدند از جمله غریب خان آجودانپاشی ظل السلطان که بینهایت مورد توجه حضرت والا بود.

غریب خان و آقایان ساکن شهری از ماطله بختیاریها خسته شده و به ابوالقاسم خان پسر ضرغام السلطنه که حاکم قمشه بود دستور دادند که از او امر حکومت سرپیچی نماید او هم صریحاً بنای مخالفت را گذاشت. از طرف حکومت مأمور برای احضار او به قمشه رفت او را آورد و حبس کردند. مردم شهری دکانهای خود را بسته و در مسجد شاه پناهنده شدند. و حرفشان این بود که از تمذیبات معدل الملك بستوه آمده اند.

### حاشیه

یکتن از استادان دانشگاه تهران در کتابی که طی چند ساله اخیر متن تدریس ایشان بوده است و شاگردان چندین دانشگاه و مدرسه عالی در تهران و شهرستانها به خواندن و فراگرفتن آن به عنوان کتاب درسی مشغول و مستفید بوده اند ، مرقوم داشته اند :

«در همین دوره در ایران و بعضی از کشورهای مجاور آن فرقه اسمعیلیه دست به فعالیتهای مخفیانه و مخرب زده بودند. این فرقه را حسن صباح که اهل خراسان و از حامیان حکومت فاطمی در بغداد بود در اواخر قرن یازدهم میلادی بوجود آورد ...» دکتر پرویز صانعی ، حقوق و اجتماع ، ۱۳۴۷ ، چاپخانه دانشگاه تهران ، ص ۲۴۲

راست است که استاد محترم از یکی از دانشگاههای ایالات متحده امریکای شمالی درجه «دکتری فلسفه» دارند و بی گفتگو اغلب دانشگاههای غربی و صد البته بطریق اولی بدلهای شرقی آنها محصلان را چنان می پروراند که از مراجعه به متون دست اول برای شناسائی هر آنچه اروپائی - امریکائی نباشد اگر نه بکلی عاجز و ناتوان بتحقیق غافل و بسی اعتنا بمانند اما غفلت و بی خبری از حقایق ساده تاریخی و ارتکاب اغلاط فاحشی از قبیل باز نشناختن بغداد از قاهره و خلط خلفای فاطمی با عباسی بهیچ روی از استاد دانشگاه ایران پذیرفتنی و تحمل کردنی نیست . بعلاوه که سن و سالی از او گذشته باشد و فارغ التحصیل دانشگاه یل Yale University از معدود معاهد معتبر علمی امریکا باشد و صاحب چندین کتاب و مقاله در نشریات ادواری فارسی و صراحت لهجه و شجاعت ادبی اش توقع خواننده را از او دوچندان کند .

عبارت «قرن یازدهم میلادی» در کلام منقول در این مقال و هم عبارت «سال ۱۰۹۰» راجع به اسماعیلیه الموت که متأسفانه میلادی بودن آن قید نشده است چند سطر پس از قول مزبور در همان صفحه ، دلالت بین دارد بل به علم قطعی معلوم میدارد که بعضی بخشهای کتاب صرفاً ترجمه‌یی از متون فرنگی بوده است چه در غیر این وجه ، برای استخدام سال و قرن مسیحی در گزارش وقایع تاریخی اسماعیلیه ، دلیلی معقول به ذهن نمی رسد و از این روی ، البته در مرحله نخست تقصیر با آن مؤلف است نه این مترجم . اما چون متأسفانه در هیچ قسمت ، نه متن و نه حاشیه آخر کتاب حقوق و اجتماع ، منبع این مطالب مشخص نشده است براستی آقای دکتر صانعی خوانساری خود متعهد و ضامن صحت مفاد این کلام است و میتواند از ایشان گله مند بود که :

**اولاً** چرا به مراجع دست اول فارسی که راجع به اسماعیلیه در دسترس است رجوع نکرده اند .

**ثانیاً** بفرض آن که به جهتی از مراجعه به مآخذ اصیل معذور بوده اند در استناد به نوشته‌های بیگانگان چراغش را از زمین و متشابه را از محکم تفصیل نکرده بی‌اعتنا به تحقیقات علمای این قوم ، منقذ مغشوش و مشوش را صرفاً به انکاء فرنگی بودن آن حجت و مستند قرار داده اند ،

**ثالثاً** چرا بهر حال ، مرجع و مأخذ مورد استفاده خود را مشخص و معین نکرده اند تا هم رعایت امانت شده باشد و هم از قید «من صنف استهدف» رسته باشند .  
در خاتمه ، امیدوارم که این بسیار کوتاه سخن که از تحریر آن غرضی جز خدمت به علم و تغذیم عالمان منظور نبوده است به شریعت آزادگان و سنت ارباب مروت بر صدق نیت و خلوص عقیدت نویسنده حمل شود نه عیب جوئی و اسائه ادب .

### بقیه از صفحه ۳۸۱

معدل الملك سالهادر تهران بیکار و در فلاکت زندگی میکرد و بحکم عقل و تجربه یقین داشت دوران حکومت استبداد چندان دوامی نخواهد کرد و در زمان مشروطه نیز برای او محلی باقی نخواهد بود بدین بود که بانهایت عجله مشغول تحصیل پول بود برای او مشروطه و شاه پرست فرقی نداشت.

در نیمه ذی حجه ۱۳۲۶ فتنه اصفهان باصلاحدید آقایان مسجد شاهی و اتباع ظل السلطان شروع شد ، بدوا از طرف آقایان نمایندگان خدمت اقبال الدوله رفته و عزل نایب الحکومه را خواستار شدند اقبال الدوله جوابی بسیار سخت داد و جریان را نیز تلگرافی بمركز اطلاع داد . امنای باتدبیر در باره هم بملاحظه اینکه مبادا اصفهان هم مثل آذربایجان شود دستور دادند که مردم را با قوه قهریه متفرق سازند .

اقبال الدوله فرستاد در بازار جار کشیدند که اگر دکانها را باز نکنند آنها را غارت خواهد کرد ولی محرکین فتنه نگذاشتند مردم این تهدید را باور کنند . از آنطرف خبر گرفتاری ابوالقاسم خان را با آب و تاب بچهارم مجال فرستادند در نتیجه حواس ضرام السلطنه بکلی پریشان گشت و از فرادنبه بطرف اصفهان حرکت کرد . مصمص السلطنه نیز از شلمنزار بسوی اصفهان حرکت نمود چیز بکه نهد در بار اطلاع داشت و نه اقبال الدوله حرکت این دوسر دار بود که بانهایت احتما انجام گردید . تا آنکه اصفهان بدست بختیاریها فتح و اقبال الدوله نیز بکنسولگری انگلیس در اصفهان پناهنده گشت .